

احمد محمد تبریزی ماجرای سالم‌بودن پیکر شهیدحسین پیراینده پس از ۱۲ سال یکی از نکات قابل‌تأمل توجه دفاع مقدس است؛ شهیدی که در آخرین روزهای اسارت، هنگامی که عراقی‌ها قصد داشتند چند تن از منافقین را همراه با آزادگان وارد ایران کنند، با نیروهای عراقی درگیر می‌شود و مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و به شهادت می‌رسد. ۱۲ سال بعد هنگام مبادله شهدا با اسرای عراقی پیکر شهید سالم از خاک بیرون کشیده می‌شود و حیرت و شگفتی عراقی‌ها را به دنبال می‌آورد. حجت‌الاسلام علیرضا باطنی آن‌زمان با شهید پیراینده در یک اردوگاه بوده و در گفت‌وگو با «جوان» اتفاقات آن روز و ماجراهای بعدی را بازگو می‌کند. باطنی همچنین از وضعیت روحانیون در جبهه و اسارت نیز سخنی می‌گوید که در ادامه می‌خوانیم.

با توجه به کسوت روحانیتان برای اولین بار در چه تاریخی عازم جبهه شدید؟

بعد از پیروزی انقلاب و سال ۵۸ که حضرت امام‌فرمان تشکیل بسیج مردمی را صادر فرمودند اولین دوره آموزش نظامی برای طلاب و روحانیون در حوزه علمیه اصفهان برگزار شد که بنده در این دوره‌ها شرکت کردم. آن‌زمان از ترس مسئولیت آموزش بسیج ملی را عهده‌دار بود. پیش از شروع رسمی جنگ در نیمه سال ۵۹ کردستان دچار آشوب شده بود و آموزش‌هایی که در این مقطع دیده بودیم در جنگ تحمیلی به کارمان آمد. بنده آن‌زمان طلبه جوانی بودم و با کمیته انقلاب، سپاه و بسیج همکاری داشتم و آموزش‌های مختلفی دیده‌بودم. در نواحی در رسته‌های رزمی کار کرده‌بودم و مسئولیت بسیج مسجد محل و مدرسه را عهده‌دار بودم. این آموزش‌ها به آماده‌تر شدن کمک می‌کرد. با شروع جنگ تحمیلی اولین گروهی که از اصفهان وارد جبهه شد گروهی بود که دوره‌های آموزشی را پشت سر گذاشته و کارت میدان تیر و سایر دوره‌ها را در اختیار داشت.

شما به عنوان نیروی رزمی وارد جبهه شدید یا تبلیغی؟

من همه‌ا‌زمان‌مبارز رزمی – تبلیغی بود. ۱۲ نوبتی که اعزام داشتم همه تبلیغی و رزمی بود. روحانیون اگر اعزامشان با بسیج و سایر نیروها بود به عنوان نیروی رزمی تبلیغی کار می‌کردند. یعنی لباس نظامی و تجهیزات انفرادی دریافت می‌کردند و عمامه‌شان هم در حکم تبلیغ دین و معارف اسلامی بود. تا نیمه دوم سال ۵۹ که جنگ شروع شد من هم به مناطق عملیاتی جنوب رفته و محل استقرارمان بیشتر آبادان و خرمشهر بود.

اسارتان در چه سالی اتفاق افتاد؟

۶۵/۱۰/۲۳ در عملیات کربلای ۴ اسیر شدم. آن ایام زمانی بود که سپاه ۱۰۰ هزار نفری حضرت رسول(ص) رزمندگان را از شهرها و شهرستان‌های مختلف به جبهه‌های جنوب اعزام می‌کرد. هر روز اعزام‌هایی انجام می‌شد و همه نشان‌ها بر انجام عملیاتی بزرگ دلالت می‌کرد. آن‌زمان من حوزه علمیه هم بودم و مسئولیت اعزام روحانیون به جبهه‌های جنوب و غرب بر عهده دفتر تبلیغات اسلامی بود. هم‌زمان با اعزام رزمندگان در سایر مناطق حوزه علمیه در دفتر اعزام، فرخوانی زد و طلبه‌های جوان ثبت‌نام می‌کردند. در این مرحله شاید بیش از ۲۰۰ نفر از طلب‌حوزه علمیه قم ثبت‌نام کردند. ستاد اعزام روحانیون در خیابان کاینابرس اهواز مستقر بود.



عکس هم‌رضی صالحی استنیم

چند روزی آنجا بودیم و با دوستانی از قرارگاه خاتم مثل شهید میثمی دیداری تازه کردیم. ما از طرف لشکر امام حسین(ع) اعزام شدیم.

در جریان این عملیات چه اتفاقاتی افتاد که منجر به اسارتان شد؟

عملیات کربلای ۴ عملیاتی ایسی – خاکی بود و باید ابتدا غواص‌ها می‌رفتند، خط اول را می‌زدند و جا پایی پیدا می‌کردند. من جزو نفراتی بودم که با قایق پشت سر غواص‌ها حرکت می‌کردم. به جزیره بلجانبه رفته‌یم و تا عمق قابل توجهی از خاک عراق تا نزدیک جاده فلو – بصره رفته‌یم. غواصان و قایق‌ها زیر آتشبار عراقی‌ها بودند. هوا مثل روز روشن بود و هواپیمای منور می‌زدند. در قایق ما یکی از بچه‌ها مجروح شد و تعداد کمی غواص و نیرو در منطقه بود. خط اول و خط دوم عراقی‌ها سقوط کرد و در اختیار ما قرار گرفت و هشت نفر در انتهای چهارراهی نخلستان بودیم. از فرماندهان کسبی با ما نبود و چون من طلبه بودم رزمندگان حرفی را گوش می‌کردند. آن چهارراه به نظر عراقی‌ها چهارراه مهمی بود و با تانک محافظت می‌شد که بچه‌ها تانک را هم منهدم کردند. یک ماشین مهمات را هم زدیم و بعد از آن هر چه ماشین می‌آمد، ماشین فرماندهی بود. ما گزارش چهارراه را دادیم و به همراه فرمانده گردانمان همراه اعضای کادر و حدود ۴۰ نفر از نیروها پیاده حرکت کردیم. جایی در نخلستان چادر عراقی‌ها روشن بود. قرار شد برای شناسایی برویم و امکاناتشان را برآورد کنیم. حدود ۳۰۰ متر با آنها فاصله داشتیم. من رفته‌م و یک نفر پشت سرم آمد. ظاهر آنواسته بود همه راه را همراه بیاید. در نخلستان عراقی‌ها احساس کردند سروسدا می‌آید و شروع به تیراندازی بی‌هدف کردند. من در انتهای نخلستان خوابیدم تا تیر نخورم. منور که می‌زدند تانکرهای آب و سوخت و ماشین‌ها و تجهیزات نظامی‌شان رو‌شن می‌شد و برای شناسایی خیلی خوب بود. ۲۰ دقیقه‌ای من ساکت ماندم بعد که برگشته بود رفقا بگویم اوضاع چطور است دیدم رفقانبینند. ظاهراً در این فاصله فرمان عقب‌نشینی آمده بود و آنها فراموش کرده بودند من برای شناسایی رفته‌ام. معمولاً برای کارهایم استخاره نمی‌کنم ولی آن لحظه استخاره کردم و ادامه دادن خوب و ترک آن آمد. مثل اینکه تقدیر الهی این بود که دوره تبلیغ چند ساله در اسارت برآیم در نظر



علیرضا باطنی در گفت‌وگو با «جوان» از پیکر شهید پیراینده که پس از ۱۲ سال سالم به وطن بازگشت، می‌گوید

عراقی‌ها از سلامت پیکر شهید شگفت‌زده شدند

که عملکردش به اندازه‌های حماسی و خردمندانه بود که می‌توانست در قلب همه محبوب باشد. شرایط طوری نبود که مدیریت آشکار درست شود و ارتباط معنوی و تشکیلات زیرزمینی آزادگان دور از چشم دشمنان بود. به این شکل محبت و رفاقت‌ها برقرار شد و خوشبختانه هنوز هم ادامه دارد.

از حاج آقا ابوترابی خاطراتی دارید؟

آنجایی که ما را نگه می‌داشتند زیر نظر صلیب نبود و ما جزو مفقودین در عراق بودیم. روزهای آخر که تبادل اسرا در حال شروع شدن بود ما در اردوگاه ۱۸ بقویه بودیم. عراقی‌ها کسانی که می‌خواستند مبادله نکنند را به این اردوگاه منتقل می‌کردند. از جمله مرحوم ابوترابی و چند نفر دیگر به این اردوگاه آمدند و در روزهای آخر توفیق آشنایی با حاج آقا ابوترابی را داشتیم. از ایشان شنیده‌بودم منتها ایشان را ندیده‌بودم.

منش و روش ایشان را در همان مدت کوتاه چگونه دیدید؟

زمانی که ایشان پیش ما آمدند عراقی‌ها یکی از بچه‌های ما را شهید کردند. وضعیت اردوگاه بسیار ملتهب بود. می‌خواستند عده‌ای از منافقین را به عنوان آزاده‌جا بزنند که ما فهمیدیم و درگیر شدیم. عراقی‌ها احساس کردند نقشه‌شان بر بادرفته و از بیرون به ما تیراندازی کردند. حسین پیراینده مورد اصابت قرار گرفت و به شهادت رسید. دو هفته درگیری و اعصاب و مجلس داشتیم. شهادت شهید پیراینده مصادف بود با اولین روز آزادشدن اولین گروه از آزادگان. شهید پیراینده بعد از ۱۲ سال در محبده برخی اسرای عراقی با شهدای ما وقتی پیکرش را از قبر خارج کرده بودند می‌بینند و پیکر سالم است. آن‌زمان مرحوم هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور بود و در استقبال از شهدای آزاده در فرودگاه مهرآباد گفت عراقی‌ها برخی از شهدا را که از قبر خارج کردند بدنشان سالم بود، سرخا علماییشان آنها گفتند اینها از اولیاءالله هستند.

در معراج شهدا بدن این شهید بزرگوار را من به همراه برادرش و بچه‌های معراج دوباره کفن کردم. مرح جبران را شنیده بودیم ولی خودمان ندیده بودیم. بدنی که ۱۲ سال زیر خاک چیزی نشود ۱۰۰ سال هم بماند عیب نمی‌کند. بچه‌های معراج می‌گفتند چهار ماه پیش قرار بوده مبادله انجام بشود و عراقی‌ها پنهان می‌آوردند. مبادله انجام نمی‌شود و عیش این‌بوده که وقتی پیکر شهید پیراینده را از قبر خارج می‌کنند می‌بینند بدن سالم است. دو ماه زیر آفتاب می‌گذارد اتفاقی نمی‌افتد و فکر می‌کنند رابطه‌ای بین سر با سلامت بدن وجود دارد. به همین خاطر سر را جدا می‌کنند. جلوی سر را برداشته و داخل سر را خالی کرده بودند. باز اتفاقی نیفتاده بود. دانه‌های سفیدی روی بدن بود و من از بچه‌های معراج پرسیدم اینها چیست که گفتند چیزی روی بدن ریخته‌اند و همین باعث شده پوست روی بدن از بین برود. روی سنگ قبرشان هم نوشته شده پیکرشان سالم است. حاج آقا ابوترابی که آمدند شرایط خیلی ملتهب بود. من آنجا گزارشی از وضعیت اردوگاه به ایشان دادم و چون در جریان شهادت این بزرگوار با عراقی‌ها درگیر شده بودیم، عراقی‌ها کارتن‌هایی که پوش آیه قرآن نوشته بودیم را بیرون آوردند و بی‌احترامی کردند. می‌گفتند هنگام رفتن ما به شما قرآن می‌دهیم و ما گفته بودیم قرآن شما را نمی‌گیریم. بهشان اعلام کردیم تیغ ندهید صورت‌مان را نمی‌زنیم و تنها گروهی که با محاسن وارد ایران شدند اردوگاه ۱۸ بقویه بودند.



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از اقوام شهید روح‌الله حسینی قیداری

حتی در وصیتنامه‌اش فقر را فراموش نکرده بود

کنار درس آدم باید جسمش را هم قوی کند. یعنی سعی می‌کرد همه جنبه‌های مثبت را در زندگی‌اش تقویت کند. اگر درس می‌خواند، از هیئت‌های مذهبی غافل نمی‌شد. اگر هیئت می‌رفت، از ورزش کردن غافل نمی‌شد. همین‌طور اگر قرار بود کار کند و کمک خرج خانواده‌اش باشد، تصمیم گرفت به جبهه هم برود و از همه مردم کشورش دفاع کند.

وصیتنامه و فقر

روح‌الله و دایی‌اش با هم به جبهه رفتند. در چند عملیات شرکت کردند و عاقبت در سال ۶۶ وقتی که پسرعمو روح‌الله فقط ۱۸ سال داشت، در جریان بمباران دشمن به شهادت رسید. یادم است در وصیتنامه‌اش نوشته بود: «به مستمندان کمک کنید تا گرسنه و بی‌لباس نباشند. نماز و روزه را هرگز ترک نکنید و ای پدر و مادرم برای من اشک نریزد تا دشمن شاد نشویم. هرگاه فقیری یا نیازمندی را دیدید، برای رضای خدا کمکش کنید…» روح‌الله حتی در وصیتنامه‌اش هم مستمندان را فراموش نکرده بود. او از جمله آدم‌هایی بود که دیگران را به خودش ترجیح می‌داد و همین بخشندگی و دغدغه‌مند بودن باعث

فریده موسوی
بخشندگی و دغدغه مستمندان را داشتن، از صفاتی هستند که کم و بیش همه شهدا از آن برخوردارند. یعنی بخشنده بودند که توانستند از جانشان بگذرند و هستی‌شان را فدای حضرت دوست کنند. شهید روح‌الله حسینی قیداری هم در وصیتنامه‌اش نوشته بود: «به مستمندان کمک کنید تا مبادا سسر گرسنه بر زمین بگذارند و لباس مناسبی برای حفظ آبروداری نداشته باشند.» روح‌الله جوانی ۱۸ ساله بود که این چنین دغدغه مستمندان را داشت. یعنی تمامی یاران روح‌الله موسوی خمینی این چنین بودند که توانستند تا پای جان در جبهه استضعاف در برابر استکبار با‌ستند و بجنگند و به شهادت برسند. متن زیر روایت‌های سیده رقیه حسینی قیداری از اقوام شهید است که از ما درخواست کرد مجالی در اختیارش بگذاریم تا اندکی از خصایل اخلاقی پسرعموی شهیدش را بازگو کند.

سربه‌زیر و بخشنده

روح‌الله پسرعمویم بود. متولد سال ۱۳۴۸ در شهرستان پلدختر. جوان مؤدب و



سربه‌زیری بود که در محیط مسجد رشد کرد و مذهبی و انقلابی بار آمد. تا آنجا که به یاد دارم، پسرعمو کاری به کار کسی نداشت. چشمان پاک‌ی داشت که زبانزد فامیل و آشنایان بود. همه کسانی که او را می‌شناختند دوستش داشتند. ذات پاکش باعث شده بود از همان دوران جوانی به فکر دیگران باشد. زمان جنگ که شهرهای مرزی مورد حمله دشمن قرار می‌گرفتند همه مردم را دوست داشت و آنقدر بخشنده عمیق فکر می‌کرد و به برداشت خوبی از زندگی رسیده بود. به نظرم می‌رسد روح‌الله بود که مردم را دوست داشت و آنقدر بخشنده بود که توانست از جانش بگذرد. امثال او نمونه‌ای از جوان‌های پاک این سرزمین هستند که امنیت و آرامشمان را مدیون ایشان و بخشندگی‌شان هستیم. روح‌الله شهید مظلومی است که تا حالا مطلبی از او منتشر نشده است.

خواستم از فرصتی که روزنامه «جوان» در اختیار خانواده شهدا قرار می‌دهد استفاده کنم تا حداقل مطلبی از این شهید نیز به چاپ برسد. پسرعمو روح‌الله مثل خیلی از جوان‌های دیگر آرزوهای برای خودش داشت، اما رفت تا ما به آرزوهایمان برسیم. حداقل کاری که می‌شود برای این شهدا کرد، نوشتن زندگینامه و مراسم و مسکن‌شان است تا در این شلوغی‌های زمانه اندکی به خودمان بیاییم و راه را پیدا کنیم.

سربه‌زیری بود که در محیط مسجد رشد کرد و مذهبی و انقلابی بار آمد. تا آنجا که به یاد دارم، پسرعمو کاری به کار کسی نداشت. چشمان پاک‌ی داشت که زبانزد فامیل و آشنایان بود. همه کسانی که او را می‌شناختند دوستش داشتند. ذات پاکش باعث شده بود از همان دوران جوانی به فکر دیگران باشد. زمان جنگ که شهرهای مرزی مورد حمله دشمن قرار می‌گرفتند همه مردم را دوست داشتند. روح‌الله داوطلبانه با ماشین وسایل مورد احتیاج مردم و روستائیان را حمل می‌کرد.

دایی و خواهرزاده

پسرعمو روح‌الله با دایی‌اش رابطه خیلی خوبی داشت. بیشتر دوست بودند تا دایی

و خواهرزاده. هر دویشان در یک کارخانه کار می‌کردند و قرار گذاشته بودند نیمی از درآمدشان را برای خودشان بردارند و نصف دیگر را برای افراد نیازمند کنار بگذارند. روح‌الله پول‌هایی که به این‌منظور کنار می‌گذاشت را جمع می‌کرد و به وقتش گراه‌ای از زندگی مستمندی می‌گشود. یکی از خصوصیات پسرعمو این بود که در کنار درس (که تا مقطع دیپلم خوانده بود) ورزش هم می‌کرد. اعتقاد داشت در

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۵۵

			۷	۴	۵	۸			
			۹						
			۱						
			۴						
			۳						
			۲						
			۷						
			۳						

جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۹اطوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌رسه فقط یک‌بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۱۸۴

۷	۱	۷	۸	۳	۵	۷	۵	۱	۷
۳	۵	۱	۸	۷	۸	۱	۷	۸	۳
۸	۷	۱	۳	۷	۵	۱	۸	۷	۳
۷	۱	۸	۳	۷	۵	۱	۸	۷	۳
۳	۵	۱	۸	۷	۸	۱	۷	۸	۳
۸	۷	۱	۳	۷	۵	۱	۸	۷	۳
۷	۱	۸	۳	۷	۵	۱	۸	۷	۳
۳	۵	۱	۸	۷	۸	۱	۷	۸	۳

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

۱- ۱- تیرکل سال‌سازمان ملل در سال‌های دفاع مقدس - دومین دوره از دوران موزویویک از دوران زمین شناسی ■
۲- دنیا رود قابل کشتیرانی ایران- مصالح حاصل از تخریب ساختمان ■۳- فنی در کشتی- مادر عمار- روادید- نماد لاغری ■۴- بین- تاکسیی پوظرفیت- علامت فعل استمراری- نوعی صدا در موسیقی ■۵- سازمان کشورهای عرب صادر کننده نفت- توده چهار پایان- نرده چوبی یا فلزی ■۶- کرم کدو- رفت و آمد زیاد- علامت استاندارد بین‌المللی ■۷- جاده قطار- بسته انگلیسی- دستگاه بافندگی- نزد عرب زبان ■۸- دلداری دادن- دیوار قلعه ■۹- هارپ- حرف فاصله- روشنی- قطره آب ■۱۰- سرود و آواز- شاه‌ماهی- توده نیخ ■۱۱- خواربارفروشی- گردنبند اسارت- مهم بودن ■۱۲- منطقه قرمز تشک کشتی- شامل همه- علامت کشتی- کشتی رزمده ■۱۳- کافی- تیم فوتبالی معتبر در اسپانیا- نزدیک- ویتامین جدولی ■۱۴- سرمربی رئال مادرید- منتعطلت ■۱۵- برنج شکسته- از ماهیان دریایی

از بالا به پایین

۱- ورزشی تشکیل شده از صخره نوردی و سقوط آزاد- خوش سخن ■۲- شفافهی- رنگ بزرگ کلیسا ■۳- قورباغه- دراز- خیال- تکرارش چاهی است در مکه ■۴- گل خوشبو- قلب دوم- از شرکت‌های بزرگ نفتی- آقا و سرور ■۵- از جنگ‌های مسلمانان در ناحیه شام که رومیان در آن شکست خوردند- چارپارخانه- از حواریون ■۶- منطقه‌ای در شمال تهران- آگهی- سرسبزی ■۷- نام دکارت، فیلسوف فرانسوی- طرف فلزی - حرف خطاب- پول خرد هند ■۸- هدف تیر- گوناگونی ■۹- شهری در سوئیس- شامل همه- به سن تکلیف رسیده- سوگند ■۱۰- تاگوار و دشوار- مذهب حاکم در عربستان- شهر هلن ■۱۱- نوعی رادار- از صادرات زیبای کشورمان- کوه مشرف بر سنندج ■۱۲- به جز- یک بر روی یک- کوچک- ستاره ■۱۳- عدد خرابی اوضاع- الفبای نابینایان- بی‌دست و پا- گوشده ■۱۴- داوطلب- نوعی قایق مسابقه‌ای ■۱۵- حق واسطگی- مراحل سیر و سلوک عارف تا رسیدن به هدف